

## روزنامه‌نگاران قدیمی اصفهان

«حالات روزنامه‌نگاران قدیمی اصفهان» به روایت یک پژوهش نوین

## اولین خبرنگاران «نصف جهان»

■ **علی احمدی فراهانی**

انتشار اولین روزنامه در ایران را به «میرزا صالح شیرازی» در ۱۲۵۳ق. نسبت می‌دهند. وی می‌کوشید اخبار دارالسلطنه تهران را به شیوه روزنامه فرنگیان در دسترس عموم قرار دهد. هر چند این پدیده را یکی از مظاهر تمدن غرب می‌دانند، ولی تأثیرات چشمگیر و روشنگررایانه‌ای در افکار و آرای مردم نهاد که مهم‌ترین نمودار و بارقه آن را می‌توان در بروز مشروطیت مشاهده کرد. تا اواخر دوره ناصری مطبوعات در ایران پیشرفت کندی داشت و به‌طور کامل در خدمت و به صلاحدید حاکمیت بود. روزنامه و مندرجات آن از زندگی مردم جدا و میباحث آن در گزارش‌های امور شخصی یا در ستایش سلطان بود.

ایالات نیز از انتشار روزنامه بی‌بهره بودند تا اینکه «میرزا تقی خان کاشانی» طیب‌مخصوص ظل‌السلطان به امر این شاهزاده در سال ۱۲۸۹ق. در فارس موفق به انتشار اولین روزنامه ایالتی شد. پس از آن بااستقرار ظل‌السلطان در اصفهان میرزا تقی خان کاشانی ادامه کار روزنامه‌نگاری خود را و اولین روزنامه در اصفهان را در سال ۱۲۹۶ق. تحت عنوان «روزنامه فرهنگ» پی گرفت. از تعطیلی روزنامه «فرهنگ» تا برقراری نظام مشروطه اصفهان به غیر از مجله دینی «دعوت اسلامی» که فقط دینی و اعتقادی بود، دچار یک وقفه تقریباً ۱۷ ساله در انتشار روزنامه بود تا اینکه تأسیس مجلس و تفکرات آزادی خواهانه عامل شروع دوباره انتشار مطبوعات آن هم در سطحی به نسبت گسترده در اصفهان شد. از این زمان تا حدود سال ۱۳۲۰ق که اکثر روزنامه‌های منشره حول محور آگاهی و رشد عقاید آزادی خواهانه،



نمای از قبرستان تاریخی تخت فولاداصفهان

مشروطه‌طلبی و مبارزه با استبداد بود، مطبوعات از یک اسلوب خاص مبارزاتی و انتقادی پیروی می‌کردند. با شروع جنگ جهانی اول مطبوعات دچار یک رکود شدند و پس از آن دیگر به جایگاه علمی، انتقادی و خبری واقعی خود بازنگشتند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز روزنامه‌های اندکی را می‌توان یافت که از بار علمی و جایگاه محکمی در جامعه برخوردار باشند. مدیران و اربابان مطبوعات نیز از این تحول برخوردار بودند. مدیران جراید در سال‌های برقراری مشروطیت از میان فضل‌آبادی، شعرا، نویسندگان و دانشمندان زبردست در اصفهان بودند. در حالی که هر چه این روند ادامه می‌یافت، روزنامه‌نگاران واقعی و عالم به این فن کمیاب‌تر می‌شدند و حتی حرفه روزنامه‌نگاری در دوره اخیر برای بعضی به کاسبی یا ممری برای کسب قدرت اجتماعی و شهرت تبدیل شده بود. به هر حال تخت فولاد اصفهان امروزه جایگاه و آرامگاه بسیاری از این شخصیت‌هاست.
روزنامه‌نگارانی که با دیگر عرفا، علما، نویسندگان و بزرگان این خطنه چنان عظمت و مقامی به این جایگاه عطا کرده‌اند که این سرزمین شهرت عالم‌گیر یافت و به قول عارف بزرگ، سیدهاشم موسوی حداد «یکی از چیزهایی که فضای اصفهان را صاف نگه داشته، وجود موحدین، عارفان و حکمای اسلام از اعظم علماست که در مدت قرون متمداری در این قبرستان ارمیده‌اند» چون او محور این مقال روزنامه‌نگاران و صاحبان جراید مدفون در این خطنه است. باید یادآور شد قیوری که از ایشان به جامانده در اوج سادگی و گمنامی است و حتی به سختی می‌توان بعضی از آنان را یافت. تعدادی از این اشخاص هر چند که مدفون بودن آنها در این خطنه مشخص است، ولی اثری از قبرشان نیست.
دیگر اینکه افرادی از آنان نیز هستند که هیچ اطلاعی از زندگی و خصوصیات آنان به دست نیامده است و تنها روزنامه‌های موجود از آنان ایسن امر را اثبات می‌کند. مانند «محمدعلی مهادن» صاحب روزنامه «تفسیر سیاسی روز»، «لطف‌الله دانشور علوی» صاحب روزنامه «شاهکار نو» و «شاه سمندی» صاحب روزنامه «ندای دستیافت». در این اثر، هر آنچه مؤلف از آن اطلاع یافته، مورد اشاره قرار داده و هر آنچه بدان دست نیافته به موقع دیگری واگذار کرده است.

## تاریخ

کفتوگو۸۸۴۹۸۴۹



«ناگفته‌هایی از زندگی و زمانه چهره‌های نامدار انقلاب»

در آیینه خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله سیدعلی غیوری

# آقا را نماد ساده‌زیستی و خدمت به مردم دیدم

برطرف شود. یادم هست مرحوم طالقانی درباره من فرموده بودند: «از روحانیون، کسی به اندازه غیوری برای ملاقات من در زندان نیامده است.»

■ **توصیه شهید آیت‌الله مطهری به من برای گفت‌وگو با امام**

آن‌شایی و ارتباط من با شهید مطهری از دوران طلبگی در قم یعنی آن زمان که ایشان در حجره بالای مدرسه فیضیه بودند، شروع شد. ایشان به من لطف داشتند و با هم رفت‌وآمد داشتیم، مدت زمانی آقای مطهری در حسینیه ارشاد جلسات مسئولیتی داشتند. من خیلی به جلسات حسینیه ارشاد نمی‌رفتم ولی یادم هست، یک زمان آقای مطهری از من دعوت کردند که به حسینیه ارشاد بروم، ما در راهروی حسینیه ارشاد با هم صحبت کردیم. آن زمان از آقای مطهری در نزد امام سعایت و بدگویی کرده بودند و آقای مطهری در آن دیدار من از خواستند تا جایی که می‌توانم موضوع را برای امام شرح دهم و مسئله را برطرف کنم.

■ **کمک به مدرسه رفاه به خواست شهید آیت‌الله بهشتی**

آن‌شایی و ارتباط با شهید آیت‌الله بهشتی نیز از همان اوایی که به شهرری آمدم، شنیدم آیت‌الله فیروزآبادی بیمار است، بنابراین برای عیادت ایشان به بیمارستان رفتم و حالات در خصوصی را از ایشان دیدم. یک بیمار به ایشان مراجعه کرد و در مرحوم فیروزآبادی به پاسپایی که جلوی راپر و مشککش را حل کن.» من بسیار تعجب کردم چون آقای فیروزآبادی بسیار قدرتمند و تمام بیمارستان در اختیارش بود. آن وقت به آن پاسان متماس می‌کرد که مشکل یک بیمار دیگر را حل کند. ایشان مردی وارسته و مهربان بودند. بعضی‌ها عقیده دارند که در بیمارستان فیروزآبادی شفا پیدا می‌کنند و این به واسطه همان نیت پاک مرحوم فیروزآبادی است. ایشان در اوایی که پنی سیلین آمده بود، آمپول‌های پنی‌سیلین را در حسینیه می‌گذاشت و به بخش‌های بیمارستان‌ها می‌داد. وی بسیار خدمتگزار و با محبت بود و از خدمت کردن لذت می‌برد و آثار خیرش هم الحمدلله ادامه دار.

■ **با آیت‌الله طالقانی در مراسم تر حیم شهید آیت‌الله سعیدی**

یادم هست بعداز شهادت ایشان برای مراسم شهید آیت‌الله سعیدی به اتفاق مرحوم آیت‌الله طالقانی و آقای دکتر شیبانی به مسجد نزدیک محل زندگی شهید سعیدی رفتم. هر چند ساواک اجازه نمی‌داد مراسم برگزار شود،اما مرحوم طالقانی با صلابت به مأموران گفتند کنار بروید و با قدرت وارد مسجد شدند و در راباز کردند و به رغم تلاش بسیار ساواک که می‌خواست مانع انجام مراسمی برای مرحوم سعیدی شود، ما توانستیم با نفوذ آیت‌الله طالقانی، مراسم ختم و سخنرانی را به اتفاق دوستان دیگر برپا کنیم. بعد از شهادت آیت‌الله سعیدی به اتفاق دوستان دیگر در منزل آقای طالقانی گرد هم جمع شدیم و تصمیم گرفتیم فکری برای خانواده شهید سعیدی کنیم. از این رو خانه‌ای را در آمین‌الدوله خریداری کردیم و در اختیار خانواده ایشان قرار دادیم.

با مرحوم آیت‌الله طالقانی رفت‌وآمد و صمیمیت داشتم. معمولاً زمستان‌ها به اتفاق ایشان به اطراف می‌رفتم و به مستندان و نیازمندان کمک مالی می‌کردیم. در زمانی که آیت‌الله طالقانی در زندان بودند، مرتب به دیدارشان می‌رفتم و بسا اینکه ملاقات با زندانی‌های سیاسی بسیار دشوار بود، با تلاش و اصرار زیاد موفق به دیدار می‌شدم. سعی می‌کردیم هنگام ملاقات‌ها، میباحث‌ مورد نیاز زندانیان را همراه‌ ببریم تا کمی از نیازهای آنان

همان اوایل طلبگی و از مدرسه حجتیه شروع شد. ایشان واقعاً منظم، مؤدب و خوش برخورد بود. بعد از اینکه ایشان به آلمان عزیمت کرد، دیگر ارتباطی با هم نداشتم تا زمانی که دوباره به ایران بازگشت و مدرسه رفاه را به همراه آقایان باهنر، رفسنجانی و رجایی اداره می‌کرد. گاهی ایشان بنده را برای جمع‌آوری پول و کمک به مدرسه رفاه دعوت می‌کرد. یادم هست زمانی آقای بهشتی در حضور سه یا چهار روحانی دیگر به من گفت: «تو یک پول حسایی به ما (مدرسه رفاه) بده که آبروی ما حفظ شود.» من با آن مدرسه در ارتباط بودم و به آنها کمک می‌کردم. بچه‌های من هم از شهرری برای درس خواندن به مدرسه رفاه می‌آمدند. یکی از ایرادهایی که به من گرفته بودند نیز همین مسئله بود که آقای غیوری آن توان را دارد که با ماشین، بچه‌هایش را به تهران برای تحصیل بفرستند. در حالی که امکانات رفت و آمد فرزندانم را دیگری به جهت کثرت مبارزات و جوهات فعالیت خوب استی خاطرم فراهم کرده بودند.

■ **دیدار با آیت‌الله منتظری و در خواست تصفیه اعضای دفتر وی**

منظور از ماجرای آقای منتظری بحث نحوه نظارت و مدیریت ایشان بر دفترشان بود. مرحوم سیداحمد خمینی در جماران به من گفتند: «شما به قم نزد آقای منتظری بروید چون با هم قوم و خویش و رفیق هستیم و ایشان متوجه نمی‌شود که شما را فرستاده‌ایم. به ایشان بگویید یک نفر را در دفترش به عنوان مدیر بگذارد که او دفتر را اداره کند و خود ایشان کمتر دخالت کند.» خوشبیاوندی و آن‌شایی بنده با آقای منتظری بدین صورت است که ایشان جانجاق اخوی بنده و داماد عمه همسرم نیز می‌باشد. در حدود یک سالی که در زمان رژیم پهلوی ایشان را به قم راه نمی‌دادند، منزل ما بود. ایشان جلسه‌های زیادی را در حمایت از امام خمینی با آقایان علما که در این زمینه به تهران مهاجرت کرده بودند، داشت و من هم در بیشتر این جلسه‌ها شرکت داشتم. همچنین برای شهریه ایشان هم من گاهی کمک می‌کردم و حتی این اواخر مقدار زیادی ایشان مقروض بودند که من به صورت یکجا قرض‌شان را برداختم. علاوه بر این، من با فرزند ایشان، شیخ محمد نیز ارتباط و رفت‌وآمد داشتم. بعد از صحبت مرحوم سیداحمد با بنده، در یک بعدازظهر به منزل آقای منتظری رفتم و به مجردی که پیشنهاد کردم شما بهتر است آدم سالمی را در دفتر‌تان بگذارید که دفتر را اداره کند و خود کمت‌ر در کارها دخالت کنید، ایشان گفتند: «من به هیچ کس احتیاج ندارم و خودم مدیر دفتر هستم.» ایشان به هیچ وجه این پیشنهاد را نپذیرفت و البته متوجه هم نشدند که من از طرف سیداحمد آقا رفته بودم. البته باید بگویم که آن زمان آقای دری‌نجف‌آبادی برای این کار مطرح شده بود.

به نظر من مشکلاتی که دفتر ایشان به وجود آورد بود و همچنین اعتراضات نسنجیده‌ای که اغلب آقای منتظری نسبت به امام داشت، سبب شد که نظر حضرت امام نسبت به ایشان عوض شود. ایشان در کمتر جلسهای بود که خدمت امام برسد

د

د

**خدا به من توفیق داده است که در همه سفرهای رهبری خدمت ایشان باشم.**
**در این سفرها درس‌های خوبی از ایشان آموخته‌ایم. ساده‌زیستی مقام رهبری در سفر، الگوی خوبی برای ما بود. ایشان به طور مرتب تأکید می‌کردند که سفره‌های رنگین و مفصل برای ایشان پهن نکنند**

و اعتراضی نداشته باشد. غالب جلساتی که محضر امام می‌رسید، به کارها اعتراض می‌کرد، در حالی که کارهای امام همه از روی حساب بود. یکی از تفاوت‌هایی که بین ایشان و امام وجود داشت، در نحوه تصمیم‌گیری این دو نفر بود. حضرت امام سریع تصمیم نمی‌گرفتند ولی وقتی تصمیمی را اتخاذ می‌کردند در آن جدی و قاطع بودند، اما آقای منتظری سریع تصمیم می‌گرفت. امام به قدری با تأمل در امور عمل می‌کردند که حتی درباره کوچک‌ترین مسئله‌ای که با ایشان مطرح می‌شد، فکر می‌کردند و بدون فکر حرف نمی‌زدند، اما آقای منتظری مقداری بی‌دقت بود و بی‌تأمل حرف می‌زد.

■ **مرجعیت آیت‌الله خامنه‌ای و درخواست از ایشان برای پرداخت شهریه**

در جلسه جامعه روحانیت که آیت‌الله‌خامنه‌ای به مرجعیت‌اعضا انتخاب شدند، من هم شرکت داشتم. در آن جلسه، آیت‌الله خامنه‌ای و چند نفر دیگر را پیشنهاد دادیم و رأی هم گرفتیم که خوشبختانه بیشترین رأی را معظم‌له آوردند. ایشان از بین ۱۴ رأی، ۱۱ رأی را به خود اختصاص دادند. ما با جامعه مدرسین هم بدین صورت هماهنگ بودیم که یکی دو نفر از اعضای جامعه روحانیت به قم رفتند تا با آقایان جامعه مدرسین از بین چند نفر دیگر، برای انتخاب معظم‌له رأی‌گیری کنند.

در همان ابتدا که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری منصوب شده بودند، من خدمت ایشان شرفیاب شدم و گفتم: «حقیر دوست دارم و علاقه‌مند هستم که شهریه شما را تأمین کنم.» ایشان قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: «الان پول در دستم نیست.» بالاخره ایشان قبول فرمودند و در آغاز، میزان اولین شهریه ۲۰ میلیون تومان بود که حقیر تقدیم کردم و شهریه به شروع شد. مقام معظم‌له طلاب قم بیشتر اهمیت می‌دهند. ایشان مبلغ بیشتری هم می‌توانند به طلاب بدهند ولی در واقع‌ند. اغلب وقتی به ایشان پیشنهاد می‌دهند، که سهم امام را برای مدارس، مساجد یا فترا صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.» در حال حاضر، ایشان به شهریه صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.» در حال حاضر، ایشان به شهریه صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.» در حال حاضر، ایشان به شهریه صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.» در حال حاضر، ایشان به شهریه صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.» در حال حاضر، ایشان به شهریه صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.» در حال حاضر، ایشان به شهریه صرف کنیم، می‌فرمایند: «به نظر من طلاب قم اولویت دارند.»

■ **دیدار با آیت‌الله منتظری**

■ **همگام با رهبر در اغلب سفرها**

با لطف خدا این توفیق رانیز داشتم‌که در اکثر سفرهای داخلی در خدمت مقام‌معظم رهبری باشم مخصوصاً در سفر به مناطق محروم، ملازم ایشان باشم. ضمناً این افتخار رانیز دارم که به عنوان نماینده معظم‌له به شهرها و مناطق دیگر می‌روم و از نزدیک مشکلات و وضعیت مردم را می‌بینم و اگر کاری را خودم بتوانم در محل انجام می‌دهم و اگر در توان من نباشد، به ایشان منتقل می‌کنم. جاهایی که می‌بینم واقعاً ضرورت دارد که کاری سریع انجام شود، موضوعی را به محضر ایشان اطلاع می‌دهم. در یک سفر به مازندران که همراهام مقام‌معظم رهبری بودم، برای بازدید به محله‌های زیرآب، پل سفید و شیرگاه رفتم. وضع آب آنها بسیار بد بود و من هم در پی فرصت بودم که این وضعیت را خدمت‌آقا عرض کنم تا سریع به آن رسیدگی شود. وقتی به قصد عزیمت به بابل با امل به اتفاق حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سوار اتوبوس

روزنامه جوان | شماره ۵۲۸۹

## روزنامه جوان

شدیم، در بین راه به ایشان عرض کردم: «چند شهر وضع آب بسیار بد و رقت‌باری دارند.» آقای دکتر میرزاده (معاون اول رئیس‌جمهور وقت) هم در اتوبوس بود. مقام‌معظم رهبری رو به ایشان کردند و گفتند: «آقای میرزاده! می‌بینید آقای غیوری چه می‌گوید؟» و بلافاصله همانجا معظم‌له در این مورد دستور دادند و همان زمان کار شروع شد و بحمدالله وضع آب‌اشامیدنی آنها رو به راه شد. به مشکلاتی که معمولاً مردم در سفرها به ما می‌گفتند تا خدمت آقا بگویم، سریع رسیدگی می‌شد و گاهی مردم تعجب می‌کردند که یک یا دو هفته بعد به در خانه‌های آنان می‌آمدند و خواسته‌های آنان را که معمولاً کمک مالی بود، انجام می‌دادند. همچنین به عریضه‌های مردم نیز به خوبی رسیدگی می‌شد، به طوری که آنها تعجب می‌کردند که در فاصله کمی، مقام‌معظم رهبری مأمور می‌فرستادند که به شهرها بروند و پس از بررسی مسائل، کمک‌ها را انجام دهند.

در سفر دیگری به استان کهگیلویه‌وبویراحمد که همسراه معظم‌له بودم، در هراپیمما به من فرمودند: «اینجا جایی است که باید کار کنی» و به همه مسئولان هم گفتند: «وظیفه شماست هر چه که می‌توانید برای مردم کار کنید.» در آنجا واقعاً محرومیت بیداد می‌کرد و در کل منطقه فقر بسیار زیادی حس می‌شد و معلوم بود اغلب مردم، حداقل زندگی را هم نداشتند. سوال بعد از آن، از طرف معظم‌له به کهگیلویه‌وبویراحمد رفتم تا برای ایشان گزارش تهیه کنم. خوشبختانه متوجه شدم که در این یک سال، چند باب کار گاه و کارخانه در آنجا تأسیس شده بود و مردمی که بیکار بودند، اکثراً به کار گرفته شده بودند. همچنین وضع آب آنجا هم که بسیار نامناسب بود، به دستور معظم‌له حل شده بود. ظاهراً از جگساران به آنجا آب کشیده و منطقه را از آب تقریباً غنی کرده بودند. اصلاً باور کردنی نبود استانی که سراپا فقر بود، در عرض یک سال به کلی عوض شود. دستوراتی که آقا می‌دادند به سرعت انجام می‌شد. کمیته امداد، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان، همه و همه به دستور معظم‌له بسیج می‌شدند و سعی می‌کردند مشکلات منطقه را در حد امکاناتشان و تا حدی که به آنها مربوط است، حل کنند. من هم در هلال‌احمر اگر کاری از دستم ساخته بود، انجام می‌دادم.

یکی از سفرهای خاطر‌انگیز من همراه با مقام‌معظم رهبری سفر به نجف‌آباد بود. بعد از عزل آقای منتظری انتظار عکس‌العمل‌هایی می‌رفت، چون ایشان قبلاً امامت‌جماعت نجف‌آباد را که نماز آن بسیار وسیع و با عظمت بود، بر عهده داشت و مردم نیز علاقه خاصی به ایشان داشتند و مقلد ایشان هم بودند. طبیعی بود که اکثر این مقلدان از عزل ایشان ناراحت شوند. در این سفر کمی نگران بودم که میبادا یک ولی‌عهدی ناخواسته کسی شعار نامناسب دهد، و تقی‌زاده منتظر این استقبال بسیار چشمگیر و عجیب بود. یادم نمی‌آید در هیچ سفری به یک شهر، این تعداد جمعیت جمع شده باشد.

تا چشم‌کار می‌کرد، جمعیت موج می‌زد. در میدان شهر و جلوی مسجد جامع، مردم در فشار و زحمت حضور داشتند و خوب هم به سخنان و فرمایشات معظم‌له توجه می‌کردند. پیش از مسافرت معظم‌له، من به اتفاق آقای تقوی به نجف‌آباد رفتم و امام جمعه آنجا آقای حسانی را مستقر کردیم و زمانی که مقام معظم‌له به نجف‌آباد تشریف فرما شدند، خبرمقدمات بسیار مطلوب و پسندیده‌ای صورت گرفت. یکی از مسائلی که قبل از تشریف‌فرم مردم در مقام معظم رهبری به نجف‌آباد مردم از آن رنج می‌بردند، وضعیت امنیت آنجا بود. شب‌ها دزدی زیاد صورت می‌گرفت و گله‌های گوسفند مردم را می‌دزدیدند. به همین دلیل مردم در نامه‌هایی که برای مقام‌معظم رهبری نوشته بودند، در مورد این مسئله زیاد گله و شکایت می‌کردند. پس از حضور معظم‌له در این شهر، ایشان دستوراتی دادند و بعد از آن امنیت بسیار خوبی برقرار شد. مشکلات دیگری که در شهر نجف‌آباد وجود داشت، وضعیت بسیار بد آب آن شهر بود که دستورات معظم‌له وضع آب آنجا بهبود یافت و حل شد و اختلافاتی هم بود که در گذشته عده‌ای در نجف‌آباد به آنها دامن می‌زدند که آنها نیز رفع شد.

خدا به من توفیق داده است که در همه

سفرهای رهبری خدمت ایشان باشم. در این سفرها درس‌های خوبی از ایشان آموخته‌ایم. ساده‌زیستی مقام رهبری در سفر، الگوی خوبی برای ما بود. ایشان به طور مرتب تأکید می‌کردند که سفره‌های رنگین و مفصل برای ایشان پهن نکنند. رهبر انقلاب در هر سفر، شبی را هم در روحانیون شسام می‌خوردند که بسیار جالب بود. یکی از سفرهای مقام‌معظم رهبری وقتی فرزندم سیدحسن پس از سفر نیز همراه ایشان بودم. در این سفر من به ایشان عرض کردم: «متأسفانه خانواده ما برای انقلاب کاری نکرده است و ما شهید یا جانبازی نداریم.» وقتی فرزندم سیدحسن پس از تحمل چند سال عوارض شیمیایی و سختی‌های بسیار شهید شد، مقام رهبری به من فرمودند: «بات هست چ گفتمی؟ حالا از زوی شما بپو آوره شد.» ایشان پس از آن که شهادت حسن غیوری، پیام تسلیت دادند. همچنین لطف کردند و به منزل ما تشریف آوردند و در حدود نیم ساعت نشستند و تسلی خاطر ما شدند.